



پرده برداری از آخرین تجسم رؤیایی کهن

پارادایم نظارت

شوشانا زوبوف، ترجمه: نوید نزهت

به لطف ادوارد اسنودن، تا حدودی پرده از آخرین تجسم رؤیایی کهن نیز برداشته شد: رؤیای قدرتی تمام‌عیار در پرتو دانش مطلق. از آنو، خدای سومری آسمان گرفته تا ارتفاعات کوه المپ، از دعاوی بلندپروازانه بنتام در طراحی زندان سراسربین در اواخر قرن هجدهم تا قله کوه هلاکت در ارباب حلقه‌ها و از جان ادگار هوور و افبی‌آی تا حوزه‌های سری آژانس امنیت ملی آمریکا، همگی نشان از آن دارند که رؤیای قدرت حاصل از بینایی تام ترجیع‌بندی افسونگر برای تمامی بشریت بوده است. همان‌طور که تالکین در اوایل دهه ۱۹۵۰ می‌نویسد، «حلقه‌ای است از برای حکمراندن بر همگان، حلقه‌ای است برای یافتن‌شان، حلقه‌ای است از برای آوردن‌شان و در تاریکی به‌هم‌پیوستن‌شان.» این رؤیا هرچقدر هم که به واقعیت نزدیک شده باشد، اما هنوز غالب نشده است. بر ماست تا با واکنشی سنجیده اطمینان حاصل کنیم که این رؤیا امروز نیز محقق نخواهد شد. این امر مستلزم آن است تا گذشته از فراخوانی افرادی که اراده لازم جهت ایستادگی بر موضع حق دارند، دست به دامان آن راهکارهای سیاسی و اقتصادی شویم که ضمن تأکید بر نظارت دموکراتیک بر رویه‌های پایشی، متضمن طرد شرکت‌هایی باشند که از مسئولیت پیامدهای فعالیت‌هایشان شانه خالی می‌کنند.

قدمت و ریشه تاریخی این رؤیا به ما یادآور می‌سازد که مطمئناً نمی‌توان آن را ثمره پیدایش هرگونه فناوری، و به طور خاص کامپیوتر و اینترنت قلمداد کرد. بلکه باید بدان به چشم یک ثابت انسانی نگاه کرد که حتی سده‌ها در سایه باقی می‌ماند تا شاید روزی بتواند از فرصت‌های پدیدآمده نهایت استفاده را ببرد. از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۸، به مدت ده سال مشغول پژوهش بر روی کامپیوتری کردن محیط‌های کاری بودم که اساس اولین کتابم، «در عصر ماشین هوشمند: آینده کار و قدرت» را بنیان گذاشت. آنچه در آن زمان بر من آشکار گشت این حقیقت بود که فناوری اطلاعات موتور محرکه بعدی این رؤیا خواهد بود. پیش از آن درباره ماجراهای ناگواری که در روسیه بر ساموئل بنتام، مهندس نیروی دریایی، گذشته بود بسیار خوانده بودم و از ابداع نظامی سراسربین توسط وی اطلاع داشتم. بنتام که مسئولیت اداره قلمرو پرنس پوتمکین در سرزمین‌های تازه تصرف‌شده جنوبی که از دوک‌نشین لیتوانی جدا شده بود را برعهده داشت، با مسأله بهبود کارایی در کارخانه‌هایی روبه‌رو بود که افزون بر نیروی کاری بی‌انگیزه متشکل از سرف‌های ناراضی، با فضایی چندپاره حاصل از چندگانگی زبانی در بین کارگران

تحت امر نیز دست به گریبان بود. راهکار او طرحی مرکزگرا و چندضلعی بود که با برج مراقبتی مرکزی به تعداد معدودی سرپرست اجازه می‌داد تا بدون آن که دیده شوند، در مقیاسی وسیع بر نیروی کار نظارت داشته باشند.

اما سفر برادرش به روسیه و ملاقات با وی اهداف جاه‌طلبانه‌تری را برانگیخت. آنچه جرمی، فیلسوف و اصلاح‌طلب اجتماعی، در طرح برادرش می‌دید شیوه‌ای برای برآوردن نظم و انضباط در میان خیل عظیم ناراضیانی بود که با بی‌میلی در زندان‌ها، دیوانه‌خانه‌ها، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و نوانخانه‌ها روزگار می‌گذراندند. بنام بر این اندیشه بود که با بی‌میلی در زندان‌ها، دیوانه‌خانه‌ها، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها، مدارس و نوانخانه‌ها روزگار می‌گذراندند. بنام بر این اندیشه بود که اگرچه رفتار آرمانی تنها به واسطه نظارت و بازرسی دائمی تحقق می‌پذیرد، اما نظام سراسریین با هزینه‌هایی به مراتب کمتر دستاوردی یکسان به همراه دارد. وعده اثبات‌ناپذیر نظارت مستمر موجب تحمیل حالتی از عدم قطعیت بر فردی می‌شود که در معرض رؤیت است. بنام می‌نویسد: «بهترین جانشین در ازای مراقبت مستمر همانا وضعیتی است که فرد با مشاهده دلایلی به غایت قانع‌کننده و ناتوان از متقاعدساختن خویش به باوری مغایر با آن، ناچار خود را در موقعیتی مشابه و تحت مراقبت مستمر تصور کند.»

اواسط دهه ۱۹۸۰ میلادی، ادارات و کارخانجات مورد مطالعه من مملو از سیستم‌هایی کامپیوتری بودند که به منظور افزایش بازده، بهبود کنترل فرآیند کارخانه‌ها، تقویت ارتباطات یا تسهیل مدیریت جریان‌های کاری طراحی و به کار گرفته می‌شدند. به تدریج شاهد آن بودم که در پی اقبال مدیران، سرپرستان و مجریان امر نسبت به جریان جدید اطلاعات به مثابه ابزاری برای مراقبت و انضباط بخشی بر رفتارهای فردی، تمامی این ادارات و کارخانجات نیز دستخوش تحقق آن رؤیای کهن واقع می‌شدند. چنین بود که درست همانند فوکو، بر قدرت خیال‌انگیز سراسریینی در محیط‌های کاری واقف شدم؛ قدرتی بی‌نام که دامنه آن تا ذهن و بدن هر فرد گسترش می‌یافت و پیش از آنکه حتی به ذهن آنان خطور کند، پیش‌دستی کرده و در شکل دهی به رفتارشان تأثیرگذار بود. در حالی که مدیران درباره نمایشگری عظیم خیال‌پردازی می‌کردند که قادر باشد با فشار یک دکمه، جزئیاتی لحظه به لحظه از تمامی ابعاد عملکردی زیردستانشان فراهم آورد، کارگران نیز با پی‌بردن به این مسأله که چیزی در آن بین گزارش دقیق رفتارشان را به مقامات می‌رساند، تلاش بیشتری به خرج می‌دادند.

«نظام سراسریین اطلاعات»، چنانکه من بر آن نام نهادم، گونه‌نویی از تجسم همان رؤیای ازلی بود که پس از گذشت قرن‌ها از شور و شوقی غم‌انگیز پیرامون ابداع برادران بنام مرا درگیر خود کرده بود. نظامی که روزبه‌روز بر شدت «تبعیت پیش‌نگرانه» افزوده و امکان گریز از شناسایی رفتاری را با چنان شیوه‌های زیرکانه و نامحسوسی محدود می‌سازد که عاقبت از دایره آگاهی‌مان نیز خارج می‌شوند. از این پس، چالش پیش‌روی ناظران دیگر نه معماری ساختمان‌ها یا کار طاقت‌فرسا بر روی اسناد و سوابق اداری، بلکه طراحی آن سیستم‌های کامپیوتری است که بتوانند با تهیه خودکار و مستمر گزارشاتی کامل و بی‌عیب و نقص جزئیات ریز و الگوهای کلی را در هر زمان و مکان در دسترس قرار دهند.

تقریباً همان ایام بود که من برای اولین بار سه قانون خود را مطرح ساختم. قانون اول بر خودکارسازی هر آن چیزی دلالت دارد که این امکان برایش فراهم است. قانون دوم حاکی از اطلاع‌رسانی به هر آن چیزی است که قابلیت غنی‌سازی اطلاعاتی دارد. اما مضمون قانون سوم که امروزه از اهمیت بیشتری برخوردار است، بدین قرار است که در غیاب موانع و محدودیت‌های بازدارنده و جبرانی هرگونه برنامه دیجیتال کاربردی که بتواند در نظارت و کنترل مفید واقع شود، فارغ از اهداف تعریف‌شده اولیه آن، در همین راستا به کار گرفته خواهد شد. تثبیت رویه‌های نظارتی در محیط‌های کاری و پیامدهای حاصل از آن به منزله مشخصه جدایی‌ناپذیر روال کاری روزمره در دهه‌های آتی، حقیقت نهفته در این قاعده‌بندی را بر بسیاری از کارکنان در اقصی نقاط جهان عیان ساخت.

جالب آنجاست که تا مدت‌ها به نظر می‌رسید نسیم اینترنت در مسیری مخالف وزیدن گرفته است. از آنجا که بسیاری ارتباطات اینترنتی خارج از ساختار سلسله‌مراتبی محیط‌های کاری قوام می‌یافتند، اینترنت به مثابه فضایی شخصی تعبیر می‌شد که ظهور زنجیره‌ای از برترین منابع و ابزارهای فردی‌ساز را به دنبال داشت که تاکنون شناخته شده‌اند: آدرس ایمیل شخصی، گوشی هوشمند شخصی، لپ‌تاپ شخصی و بسیاری امکانات دیگر. در این بین، همواره آزاد بودیم تا به استثنای زمان‌های کاری، به اراده خود در اینترنت جستجو کنیم، بیاموزیم، ارتباط برقرار کنیم و اظهار نظر کنیم. عطش، اشتیاق و پرسش‌های ما انواع و اقسام قابلیت‌ها و امکانات نوین را به عرصه وجود می‌کشاند. جستجوی گوگل، صفحات فیسبوک، ویدیوهای یوتیوب و شبکه‌هایی از دوستان، همکاران و حتی غریبه‌ها، همگی ارتباطات را به مرتبه‌ای فراتر از آن حدود سازمانی دیرپایی تسری می‌دادند که در نتیجه نوعی شور و شغف همگانی در گردآوری و به‌اشتراک‌گذاری هدفمند یا بی‌هدف اطلاعات در حال منسوخ شدن بودند. آنچه در این بین خودنمایی می‌کرد، شواهدی دال بر حاکمیت یک منطق اجتماعی و اقتصادی نوین بر مبحث کار بود؛ شواهدی که به باور من امروزه نیز به قوت خود باقی است. این منطق، که آن را «سرمایه‌داری توزیع‌شده» می‌نامم، کاربر را به عنوان تنها منبع واقعی ارزش جدید اقتصادی به رسمیت می‌شناسد. چنانکه در جهت پشتیبانی از او، همه‌گونه امتیازات و امکاناتی از قبیل موسیقی، درس دانشگاهی، کتاب، اطلاعات پزشکی، ارتباطات اجتماعی و حتی نقشه‌های مترو را به بهایی مناسب در اختیار گذاشته و امکان پیکربندی مجدد آنان را در هر زمان و مکان و مطابق دلخواه کاربر می‌سازد. این همان وعده‌ای است که در بطن سیاست‌های گوگل، فیسبوک و هزاران شرکت، وبسایت و نرم‌افزار کاربردی دیگر گنجانده شده بود.

کمی پس از آنکه روزنامه گاردین برای اولین بار اسناد بدست‌آمده ادوارد اسنودن از آژانس امنیت ملی را افشا ساخت، دیوید کرک‌پاتریک، روزنامه‌نگار و نویسنده کتاب «اثر فیسبوکی»، مطلبی تحت این عنوان منتشر ساخت که «آیا این تنها صنعت اینترنت ایالات متحده بود که توسط اوباما به ویرانی کشیده شد؟» وی در آن مقاله به صراحت اظهار داشت که موفقیت

شرکت‌های اینترنتی آمریکایی- همچون گوگل، یاهو، فیسبوک، مایکروسافت، اسکایپ، اپل و یوتیوب- بر آن ارزش ویژه‌ای متکی است که نسبت به کاربرانشان قابل می‌شوند. این مهم بواسطه آن گشایشی محقق شده است که چشم‌انداز پیش‌روی آزادی بیان و تبادل آراء را به شکلی بی‌سابقه گسترش می‌دهد. کرک‌پاتریک مدعی بود که همکاری سری و اجباری این شرکت‌ها با آژانس امنیت ملی در برنامه جاسوسی پریرم (PRISM)، آن موفقیت تاریخی را مورد تهدید قرار داده است. اما او کاملاً در اشتباه بود. چرا که «سیلیکون ولی» مدت‌ها پیش از آنکه ما از برنامه‌های جاسوسی پریرم یا «خبرچین بی‌کران» (Boundless Informant) خبردار شویم، در مسیری متفاوت گام برمی‌داشت. این دگرگونی‌ها چنان بود که حتی نگرش ما را نیز متحول ساخته بود. در بزنگاهی که اربابان سیلیکون ولی خود را در جایگاه قربانی نشانند و از افکار عمومی طلب همدردی داشتند و بسیاری از ما نیز، مات و مبهوت، تنها درصدد سنجش عواقب و پیامدهای این افشاگری‌ها بودیم، نادیده گرفتن این حقیقت بزرگ آسان می‌نمود که اعتماد ما به چنین شرکت‌هایی حتی پیش از این تحولات نیز تضعیف شده یا به کلی از دست رفته بود.

اعتماد ما کاربران به شرکت‌های اینترنتی بر مبنایی مادی و بدون هیچ‌گونه کمکی از سوی آژانس امنیت ملی تنها به واسطه عملکرد اربابان این شرکت‌ها روبه زوال است. آنان حرمت اساسی‌ترین ارزش‌شان را زیرپا گذاشتند که همان احترام به تجربه کاربری و این انگاره بود که شرکت‌ها نهایتاً طرف ما ایستاده و از ما حمایت می‌کنند. ما بر این تصور بودیم که چون مالک وسایل و دستگاه‌های کامپیوتری‌مان هستیم، پس بر محتوای تولید شده توسط آنان نیز مالکیت داریم. این درحالی بود که آسان‌ترین روش افزایش سوددهی پیش‌روی فیسبوک، گوگل و بسیاری شرکت‌های دیگر، فروش داده‌های ما کاربران به آگهی‌دهندگان و خرده‌فروشان بود که می‌توانستند با ردیابی و هدف‌گیری مشتریان بالقوه بر میزان فروش دستگاه‌های چمن‌زن، قرص‌های لاغری و سایر محصولات خویش بیافزایند. ما مالک دستگاه‌هایمان بودیم و آنان مالک سرورها. پس در پایان این شرکت‌ها بودند که پیروز می‌شدند.

شرکت‌های دیجیتالی نوین پیش از هر چیز به واسطه احترام به کاربران و قرار دادن آنان در مرکز توجهات ثروتمند شدند. اما در ادامه و به جای تن دادن به کار خلاقانه دشواری که از ملزومات گسترش چنین رویکرد نوینی به سرمایه‌داری بود، تسلیم همان الگوی خصمانه قدیمی و ثروت کم‌دردسرت‌تر حاصل از آن شدند. از آن پس، ما دیگر نه آن کاربران نهایی بلندمرتبه، بلکه کارمندان دون‌پایه ورود اطلاعات هستیم که محتوای موردنیاز شرکت‌ها را برای فروش فراهم می‌آوریم. ما درست به همان سیاقی برای آنان کار می‌کنیم که امروزه بدون هیچ‌گونه دستمزدی برای شرکت‌های هواپیمایی به کار واداشته می‌شویم. ما همان منبع طبیعی انرژی هستیم که به مانند چرخ آسیاب، توسعه و سودآوری بسیاری از شرکت‌های دیجیتال را تداوم می‌بخشیم.

اشتیاق ما برای دستیابی به اطلاعات، برقراری ارتباط و تسهیل فعالیت‌ها چنان شدید است که بسیاری را متقاعد می‌سازد دست‌کم تا پیداشدن گزینه‌ای مناسب‌تر، با مابه‌ازای نوین و دیجیتال آن کنار بیایند. اما حقیقت آن است که تعداد اندکی از این امر خشنودند. نتایج حاصل از نظرسنجی مؤسسه تحقیقاتی هریس در سال ۲۰۱۲ حاکی از آن بود که تنها هشت درصد از آمریکاییان رسانه‌های اجتماعی را صادق و قابل‌اعتماد می‌دانند. این بدان معناست که این صنعت هم‌ردیف صنایعی چون دخانیات، نفت، مراقبت‌های پزشکی مدیریت‌شده و ارتباطات دوربرد قرار می‌گیرد که در طی سالیان مطرود واقع شده و کم‌تر از ده درصد اعتماد مشتریان را به خود جلب کرده‌اند. نظرسنجی‌ها نشان از آن دارند که اروپایی‌ها، حتی کمتر از آمریکایی‌ها، به اینترنت و رسانه‌های اجتماعی اعتماد می‌کنند. در این بین، آلمان‌ها با تصویب قاطع‌ترین قوانین در حمایت از حریم خصوصی شکاک‌ترین ملت‌ها هستند. از طرفی، اگرچه نفوذ فیسبوک در برخی کشورها همچون برزیل و اندونزی در حال گسترش است، اما این میزان نفوذ در باقی کشورها به بالاترین حد خود رسیده است. گزارشی تازه از مؤسسه پژوهشی اینترنتی پیو (Pew) بیانگر آن است که عمده نوجوانان آمریکایی در حال ترک فیسبوک به مقصد سایر شبکه‌هایی هستند که تجربه‌ای شخصی‌تر برای کاربر فراهم می‌آورند. در واقع، این خود اربابان سیلیکون ولی بودند که با گردن نهادن به آن رؤیای کهن حقوق مسلم خود را لگدمال کردند. اسناد افشاشده آژانس امنیت ملی تنها موجب آن شد تا آگاهی ما نسبت به عمق فساد آنان گسترده‌تر گردد.

در پی افشاگری‌های مرتبط با آژانس امنیت ملی، ابعاد و گستره نظام سراسریین اطلاعات نیز به ناگاه افزایش یافته است. به گونه‌ای که اکنون خود را، نادانسته و ناخواسته، در مقام منبع تأمین غذای هییتی نامرئی، فراگیر و مرموز می‌یابیم؛ بیت‌های تولیدی‌مان را چشم بسته ارزانی ولع و اشتهای فوق‌العاده آن برای دستیابی به داده‌ها داشته‌ایم؛ و از این رهگذر، به منظور بازرسی و نظارت مخفیانه بر خودمان، به بردگی گرفته شده‌ایم. حتی اگر زمانی بر این نکته اذعان می‌داشتیم که دلایل امنیتی موجهی برای داده‌کاوی و استخراج اطلاعات توسط آژانس امنیت ملی وجود دارد، اما گزارش‌های گاردین حکایت از آن دارند که عملکرد امروزه آژانس خالی از هرگونه رویه دموکراتیک نظارتی یا حمایتی است. این درست همان‌جایی است که اوضاع تحمل‌ناپذیر می‌شود.

امروز پی برده‌ایم که تمامی اعضای الیگارشسی - گوگل، یاهو، اپل و مایکروسافت - از درخواست‌های آژانس امنیت ملی برای دستیابی به داده‌های کاربران تبعیت می‌کردند. اما سؤال اینجاست که آنان تا چه اندازه مطیع بوده‌اند. یاهو تنها شرکتی بود که در دادگاهی غیرعلنی و مخفیانه این شکایت را مطرح کرد که تمامی درخواست‌های آژانس مغایر با قانون اساسی است. این دعوی حقوقی شکست خورد و احتمالاً همین امر مانع از آن شد تا سایر شرکت‌ها نیز مسیری مشابه را بپیمایند. البته با انتشار هرچه بیشتر اخبار و اطلاعات بدست‌آمده، روز به روز ابعادی گسترده‌تر از آنچه حقیقتاً رخ داده است، آشکار می‌شود. برای

مثال، بنابر گزارش‌های نیویورک تایمز می‌دانیم که فیسبوک تیم‌هایی را برای همکاری هرچه کامل‌تر با آژانس امنیت ملی گرد هم آورده و حتی مدیر سابق امنیتی آن، ماکس کلی، نیز به آژانس امنیت ملی پیوسته بود. در گزارش نیویورک تایمز می‌خوانیم: «از آنجا که بنابر پیش‌بینی بنگاه بین‌المللی داده‌ها (IDC)، انتظار می‌رود حجم ذخیره‌سازی داده‌ها تا سال ۲۰۱۶ از نرخ رشد مرکب سالانه ۵۳ درصد برخوردار باشد، احتمال همکاری هرچه بیشتر و مستحکم‌تر مابین سیلیکون ولی و آژانس امنیت ملی در چشم‌انداز پیش‌رو به قوت خود باقی است.»

واضح است که هیچ‌کدام از شرکت‌های موردنظر نه درصدد مقاومت در برابر خواسته‌های آژانس امنیت ملی برآمدند و نه تصمیم داشتند تا میلیاردها کاربر خود را از آن اعمال و رویه‌هایی مطلع سازند که در باور برخی از آنان غیرقانونی می‌نمود. اما این شرکت‌ها مالکان اینترنت هستند. قدرت و رهبری مشترک آنان می‌توانست دستاوردهایی حیاتی به همراه داشته باشد. جای تأسف است وقتی مشاهده می‌کنیم که آنان در عوض مسیر دیگری را برگزیده و مسأله را در کلیت آن فراتر از حدود مسئولیت‌های خویش تلقی کردند. پس این ناقوس‌ها برای که به صدا درمی‌آیند؟ اگر این شرکت‌ها در پی آنند تا بار دیگر اعتماد ما را جلب کنند، ناگزیرند تا این نگرش خود را به کلی تغییر دهند. آنان باید حامی منافع ما باشند. اما آیا به راستی، حتی پس از تمامی این تحولات، هیچ نشان قریب‌الوقوعی از چنین تغییر رویکردی به چشم می‌خورد؟

کمتر از یک ماه پیش از افشاگری‌های اسنودن، در مؤسسه تحقیقاتی استنفورد کنفرانسی برپا بود که یکی از داغ‌ترین و جدیدترین موضوعات دنیای دیجیتال را به بحث می‌گذاشت: «اینترنت همه‌چیز»، پدیده‌ای که با افزودن سه رکن انسان، فرآیند و داده به «اینترنت اشیاء»، ما را با چشم‌اندازی خیره‌کننده روبه‌رو می‌سازد. آنچه در آینده انتظار ما را می‌کشد، اتصال همه‌چیز به شبکه است. چنانکه آن نیروی کار بی‌جیره و مواجب که ورود اطلاعات را برعهده دارد، دیگر نه فقط شامل ما، بلکه شامل بدن‌هایمان و اشیایی می‌شود که ما را احاطه کرده‌اند: از چراغ‌ها، ترموستات‌ها، اتومبیل‌ها، فنجان‌های قهوه و کرکره‌ها گرفته تا فشارخون، حرارت بدن، عملکرد اندام‌ها و واکنش‌های پوستی. اگر اربابان جدید حلقه‌ها بتوانند خواسته خود را به کرسی بنشانند، هر آن چیز که متصوریم، از تلفن‌ها و توسترهایمان تا حتی اشک‌هایمان در موج عظیم داده‌ای که در پیش است، از نو زاده می‌شوند. بله، اولین قدم‌ها همواره با نیتی خیر برداشته می‌شوند، اما کیست که نداند تنها پس از مدتی شاهد رستاخیز آن رؤیای کهن در بهشتی از داده‌های بی‌عیب و نقص خواهیم بود. به‌راستی چه مدت طول می‌کشد تا اشک‌هایمان دستمایه رژیم جدیدی از نظارت و تبعیت قرار گیرد؟ یا هواپیماهای بدون سرنشین نانو برای تشخیص اطلاعات بیومتریک‌مان برنامه‌ریزی شوند؟

این همان قطار باری است که به تازگی و با محموله‌ای پر از پول برای حمل آن رؤیای کهن به راه افتاده است. جان چمبرز، مدیر عامل سیسکو، مدعی است که طی دهه آینده، چیزی بالغ بر چهارده تریلیون دلار ارزش اقتصادی بالقوه برای بخش

خصوصی در اقصی نقاط جهان در معرض خطر است. این امر ناشی از چالش‌هایی است که در ابعادی تکنولوژیک، سازمانی، فرآیندی، نظارتی و فرهنگی نمود می‌یابند. چمبرز بر لزوم حل این چالش‌ها به صورتی جمعی اذعان دارد. اما اقداماتی که شرکت سیسکو یا هر شرکت دیگری به منظور غلبه بر این چالش‌ها صورت می‌دهد خود محل پرسش است. آیا به اندازه کافی بر این مسأله تأکید داشته‌ایم که هیچ‌گونه نوآوری و ابداعی در نبود ضمانت‌های دموکراتیک تجاری مورد قبول ما واقع نمی‌شوند؟ رسیدگی به این مسائل، به مثابه بخشی جدایی‌ناپذیر در روند ابداع و نوآوری الزامی است و نادیده گرفتن این مهم به این امید که شاید روزی کسی از پس آنان بر بیاید به کلی اشتباه است.

دیو اوانس، یکی از شاخص‌ترین فوتوریست‌های شرکت سیسکو که در کنفرانس یاد شده سخنرانی می‌کرد، به این موضوع اشاره داشت که بسیاری از مردم فکر می‌کنند از آنچه در حال وقوع است مطلع‌اند، اما آنان در واقع هیچ‌گونه تصویری از آنچه در پیش است ندارند. الکس هاوکینسون، یکی دیگر از سخنرانان این کنفرانس نیز بر این باور بود که با پیشبرد این پروژه، جهان در حال هشیار شدن است. اما ستاره واقعی این کنفرانس کسی نبود جز گوردون بل، دانشمند کامپیوتر و چهره‌ای اسطوره‌ای در حوزه تکنولوژی که در بیشتر تحولات دنیای وب نقش داشته است. او با ابراز بدبینی نسبت به آهنگ تحولات، بر این واقعیت معترض بود که روند توسعه اینترنت در مرحله کنونی و حیاتی خود با مناقشاتی مواجه است. اما چگونه؟ بل می‌گوید: «ما همگی از این مسأله صحبت می‌کنیم که باید از شر این سنخ مناقشات خلاص شویم. اما محل این مناقشه کجاست؟ مردم نمی‌خواهند در امورشان خللی وارد شود. این درست همان چیزی است که در آینده ما را در تنگنا قرار خواهد داد؛ احتمالی که مرا آزار می‌دهد.»

اما به گمان من نباید مأیوس شد. بی‌اعتنایی اربابان سیلیکون ولی، نه منادی آخرالزمان، بلکه هشدار است تا به ما یادآور سازد باید جور تمامی اعصار را بر دوش کشیم. باید به یاد داشته باشیم که این نیازها و پرسش‌های ما بود که پای اینترنت را به زندگی‌هایمان باز کرد. پس هنوز کارهای بیشتری برای انجام‌دادن داریم. باید دنیای جدیدتری خلق کنیم. دنیایی که تنها با تقلای ما به حقیقت می‌پیوندد. هر آنچه دیجیتال است می‌تواند نقشی اساسی در هرچه انسانی‌تر کردن حیات بر روی زمین ایفا کند. وظیفه ما کار کردن برای آنانی نیست که بر ما نظارت می‌کنند، بلکه ابداع شیوه‌هایی نوین است که در راستای شکوفایی همگان این روند را معکوس سازد.

کلید این قفل بزرگ تنها یک چیز است: مناقشه. ممکن است در نظر بسیاری از شرکت‌هایی که هدایت‌گر موج آتی گسترش برده‌ها هستند آزردهنده و محرک باشد، اما آینده آرمان‌های دموکراتیک و ترمیم مناسبات تجاری در گرو همین امر است. این نوع مقاومت دری جدید به سوی جلوه‌هایی دموکراتیک در فرآیندهای قانون‌گذاری و تنظیم و نظارت می‌گشاید که به سیاقی متناسب با روح زمانه و در چارچوب امکان‌مندی‌هایی چون شفافیت، ابراز عقیده، انتخاب آگاهانه و احترام به افراد،

آزادی‌هایمان را از هرگونه گزند مصون نگه می‌دارد. در این کشاکش بایستی درست همانند آن رؤیای کهن که به مقابله با آن برخاسته‌ایم، ثابت‌قدم و هشیار بود. این سماجت ما بر لزوم تحقق یک الگوی تجاری جدید است که مانع از آن می‌شود تا اربابان از مسئولیت تضمین رفاه، آزادی، حریم خصوصی و پاسداشت حقوق اساسی ما در انتخاب سبک زندگی و شیوه مدیریت داده‌هایمان شانه خالی کنند. طبعاً، قبول مسئولیت و پاسخگویی در قبال کاربران به عنوان مهم‌ترین منبع ثروت و ارزش اقتصادی، بدل به یکی از ضرورت‌های اساسی این شرکت‌ها می‌شود. دست آخر، باید بدانیم که این مناقشه حاصل میل و اراده ما در جهت داوری و تشخیص درست از نادرست است، حتی اگر با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشیم. این واقعیت که هشت درصد از آمریکاییان به رسانه‌های اجتماعی اعتماد دارند خبر بسیار خوبی است. چرا که بدان معناست که ۹۲ درصد آنان علی‌رغم آنکه سال‌ها در معرض نظام سراسربین اطلاعات قرار داشته‌اند، اما هنوز به نقض روزمره استقلال و حاکمیت شخصی خود خارج از حدود و مرزهای کاری خو نگرفته‌اند. این ایستادگی و مخالفت همگی ماست که می‌تواند مانع از ادامه سلطه اربابان جدید گردد.

منبع: [فرانکفورتر آگماینه](#)